

## پاسخ فقیه قرآنی به وزارت ارشاد به سبب ممانعت از نشر تفسیر «البلاغ»

در سال ۱۳۷۴ وزارت ارشاد با طرح اشکالاتی بر محتوای تفسیر «البلاغ» اجازه چاپ به کتاب «البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن» را نداد. متأسفانه ما اصل اشکالات وزارت ارشاد را در اختیار نداریم اما خوشبختانه پاسخ این اشکالات را که آیت الله صادقی تهرانی به وزارت ارشاد داده اند در اختیار داریم که هم اکنون به شرح زیر تقدیم می‌گردد:

بسم الله الرحمن الرحيم

در پاسخ به اشکالاتی که اشکال کننده ی وزارت ارشاد تهران بدون افتتاح به بسم الله بر تفسیر البلاغ کرده اند نخست باید گفت که اگر هم با ادله ای قانع نشوند دلیل بر حقانیت اشکالاتشان و ممنوعیت چاپ و نشر این تفسیر نیست زیرا نظرات مفسران در طول تاریخ اسلامی در تفسیر آیات گوناگون بوده است و هرگز یک فرد و یا یک گروه ممتاز هم نمی‌توانند با صخه گذاردن بر نظراتی آن را مطلق جلوه دهند و یا با اشکال و ابطال از درجه ی اعتبار و چاپ و نشر کتابی بکاهند، وگرنه تمامی تفاسیر اسلامی که طبعاً اختلافاتی زیاد با هم دارند و موافق نظر این اشکال کننده نمی‌باشند نباید چاپ و نشر گردند و پاسخ مفصل به یکایک اشکالات از این قرار است:

۱- راجع به اولی الامر در آیه ۸۳ نساء خود آیه گواه هست که فرمانداران جنگی مرادند، زیرا آیه در مورد جنگ است و اولی الامر جنگ همان فرماندارانند و از امامان معصوم تنها علی (ع) حضور داشته که فرمانده ی دوّم است، گرچه حضرتش افضل اولی الامر است ولی این اولی الامر جنگی در انحصار این یک فرد نیست زیرا جمع است. آری «اولی الامر» در آیه ی «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» چنانکه مفصلاً بیان داشته ایم در انحصار فرمانداران مطلق رسول (ص) یعنی امامان معصوم (ع) است.

۲- اما علم غیب که در اختصاص وحی رسالتی است اعمّ است از وحی معارف و احکام، معجزاتی مانند احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و علم اسماء برای آدم (که معرفت مقام شامخ حضرت محمد (ص) و ۱۳ معصوم بعد از آن حضرت است) که این نیز خود از امتیازات وحی رسالتی است. «و علمک ما لم تکن تعلم» نیز همان علومی است که مقتضای رسالت الهی می‌باشد، و بالاخره «لا اعلم الغیب» غیب مطلق را که در اختصاص خداست از آن حضرت سلب کرده و آیاتی دیگر علم رسالتی را ویژه ی آنان دانسته است، و محدوده ی «فاسالونی قبل ان تفقدونی» نیز محدوده ی رسالت و ولایت است و نه آنکه کلّ معلومات، به طور مطلق مراد باشد.

۳- در آیه ۱۵۱ اعراف هم هرگز نسبت خطا به موسی و هارون داده نشده بلکه بر مبنای «رب اغفر لی» عملی مرجوح در برابر ساحت اقدس الهی انجام داده اند، که از باب «حسنات الابرار سیئات المقربین» در عرف شرع؛ مرجوح هم نیست.

۴- اینکه نسبت تشبیه داده که انبیای عظام از بدو تولّد معصوم بوده اند بر خلاف نص خدای شیعه است که «و عصی آدم ربه فغوی» و در اینجا آیه و روایات هماهنگی صد در صد دارند که آدم پیش از رسالت؛ گناهی گرچه کوچک مرتکب گردید، و این خود تفسیر به رأی است که بر مبنای اعتقاد گروه خاص بر خلاف نصّ قرآن نظری بر قرآن تحمیل گردد.

۵- در آیه «لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً الا ما شاء الله» تنها استقلال مالکیت رسول در برابر خدا سلب شده، و اگر این سلب نسبی مالکیت غلط است؛ اعتراض این آقای اعلم المفسرین بر نص قرآن است و نه تنها بر مفسری که پنجاه سال در قرآن تدبیر کرده است.

۶- در آیه ی ۳۰ سوره یونس و دهها آیه دیگر علم به وقت قیامت را در انحصار خدا می بینیم، و فرمایش علی (ع) در مورد علم «فیما بینکم و بین الساعة» است، و اگر هم تصریحی بر خلاف قرآن از معصوم روایت شود مردود است.

۷- درباره ی آیه ۴۵ هود که نوح از کفر فرزندش بی اطلاع بود آیه «و لا تکن مع الکافرین» خود شاهد است، که نفرمود «من الکافرین» بلکه «مع الکافرین» و این دفع تهمتی است از حضرتش که نمی دانسته او از «من سبق علیه القول» است و آلا چرا درباره غرق فرزندش از خدا سؤال می کند؟!

۸- درباره ی آیه «و ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان» طبق نصّش علم به قرآن و حدود ایمانی را که با قرآن حاصل می شود از حضرتش نفی کرده ایم و آیا معترض معتقد است که نزول قرآن هرگز نقش در ازدیاد علم و ایمان حضرتش نداشته و حال آنکه مامور است که «رب زدنی علماً» و مراتب علم و معرفت و تقوی بی نهایت است؟!

۹- در آیه ۱۲۱ طه «و عصی آدم ربه فغوی» اشکال گیرنده نسبت عصیان را به آدم پیش از رسالتش را تهمت تلقی کرده، و حال آنکه مقتضای نصّ آیه است، وانگهی رسالتش پس از قبول توبه بوده و نه پیش از آن، که «فتاب علیه و هدی» مقدمه ای برای ثم اجتهاد ربه» است، و اگر هم اجتهاد پیش از توبه باشد اشکال بر قرآن وارد است نه بر مفسر که طبق نصّش تفسیر کرده و اینکه علامه طباطبائی و شیعه اعتقاد به عصمت انبیاء پیش از رسالتشان هم دارند نص قرآن را رد نمی کند. و همین علامه طباطبائی در تفریظی که بر تفسیر «الفرقان» نوشته اند آن را مایه روشنی چشم و افتخار مفسرین قلمداد کرده اند.

۱۰- اما آیه «اهل الذکر» در آیه ۷ سوره انبیاء، شامل علمای ادیان نیز هست که مطلع بر وحی الهی می باشند و درباره کیفیت وحی مورد سؤالند، ولی منافاتی با این ندارد که ائمه افضل اهل الذکرند چنانچه در آیه دیگر چنان است.

۱۱- در آیه ۱۵ قصص «هذا من عمل الشیطان» مورد اشکال شده و حال آنکه نص قرآن است، البته دفاع از اسرائیلی موحد توسط موسی؛ عملی رحمانیست ولی تصادفاً مرگش شیطانی بود که آنهم بدون اختیار موسی اتفاق افتاد و این هم قبل از رسالت حضرت موسی بود که موجب تأخیر رسالتش گردید و سپس «ثم جئت علی قدر یا موسی».

۱۲- در آیه ۱۴۳ صافات راجع به یونس «انی کنت من الظالمین» مستشکل بر یونس و خدای یونس اعتراض کرده که چرا او را ظالم شمرده، حال آنکه ظلم در اینجا به معنی نقص دعوت است که داعی رسالتی باید تا آخرین لحظه صبر کند و محیط دعوتش را ترک ننماید، و شرط استجابت دعایش نیز بر مبنای بقاء قومش در شرک بود که آنها ایمان آوردند و دعا هم مستجاب نشد.

۱۳- در آیات ۱۷ و ۳۳ سوره ی قمر راجع به آسانی قرآن برای تذکر، مستشکل به خدا ایراد کرده، و برای تحکیم ایرادش اختلاف نظرات مفسرین را پیش کشیده ولی باید از این اعلم العلمای تفسیر پرسید آیا اختلاف نظرات مفسران در نتیجه ی نقصان بیان قرآن است یا نقصان در برداشت از آن؟ و اگر صرفاً اختلاف در امری، سبب شک و ظن در آن باشد بنابراین

اختلاف در وجود خدای واحد، او را باید از موارد شک و تردید قرار دهد، و اصولاً اختلاف در حق ثابت و درستی آن در اثر کج بینی کسان نیست که آن را درست نمی‌نگرند؛ و اگر قرآن که بزرگترین معجزه‌ی پیامبر اسلام است ظنی بود هرگز دلیل روشن برای اثبات حقانیت اسلام وجود نداشت. و اینکه ما نیازمند به تفسیر قرآنیم در حقیقت خود را تفسیر می‌کنیم که پرده‌های جهالت را از پیش چشم‌های خود دور کنیم تا این نور و برهان و تبیان را درست بنگریم. وانگهی قرآن خود مفسر خود است که «و لا یأتونک بمثل الاجتناک بالحق و احسن تفسیراً» و اگر اینگونه تفسیر دلیل بر ظنی بودن است، تمامی متون علمی که تفسیر و شرح می‌شود ظنی‌الدلالة خواهد بود.

۱۴- آیه «لتبین للناس ما نزل الیه» هم بیان قرآنی رسول یعنی خود آیات قرآن است که حقایق کتابهای آسمانی را برایشان بیان می‌کند چنانکه از خود این دو آیه پیداست، وانگهی اگر قرآن ظنی‌الدلالة باشد و بیان رسول قطعی؛ دیگر قرآن حجت بالغه الهی نیست بلکه عوج و کج است و حال آنکه خداوند می‌فرماید: «و لم یجعل له عوجاً، قیماً لینذر باسا شدیداً» وانگهی مردم کافر با شنیدن همین قرآن احياناً ایمان می‌آوردند و ایمانشان به رسول نیز در سایه این بود که شنوندگان قرآن؛ ربانی بودن آن را دریافت می‌کردند و سپس تصدیق می‌کردند که آورنده‌ی آن الهی است.

و مهم اینست که تفسیر البلاغ ما متن مختصری از تفسیرسی جلدی الفرقان است که باید برای روشنتر شدن مطالبش به آن مراجعه کرد مانند کتاب شرایع که متن کتاب جواهر است و برای روشن شدنش باید به جواهر مراجعه کرد و نه اینکه کتاب شرایع ظنی‌الدلالة باشد؛ و خود «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم» شاهد مدعی است که قرآن خود بینات است ولی از مجرای علم، تدبر و دقت حقایقش شکافته می‌شود، و فرق است میان ظنی‌الدلالة بودن و دارای عمق و ژرفا بودن که با دقت و بررسی درست، روشن می‌شود و قرآن روزنامه نیست بلکه برنامه کامل زندگی است که باید با بررسی هر چه بیشتر به حقایقش آگاه شد.

تقسیم آیاتش به محکم و متشابه به معنی تقسیم به ظنی‌الدلالة و قطعی‌الدلالة نیست، زیرا مقصود از متشابهات، صفات و افعال خداست که از نظر وحدت و اشتراک تعبیری با صفات و افعال مخلوقین شبیه به وجود می‌آورد ولی خود آیات محکومات مفسر متشابهات است که «هن ام الكتاب» مانند «ید الله فوق ایدیهم» که «لیس کمثله شیء» ید را به معنای قدرت تفسیر می‌کند و نه عضو جسمانی؛ وانگهی با دقت بیشتر در آیات متشابهات آنها را هم بدون رجوع به محکوماتش می‌توان فهمید، چنانچه امام صادق (ع) فرمودند: «المتشابه ما اشته علی جاهله».

۱۵- در صفحه ۵۴۹ تفسیر البلاغ هم حضرت ابراهیم را مقصر ندانسته ایم بلکه قاصر دانسته ایم که نمی‌دانست آزر تا آخر کافر خواهد بود بلکه از لفظ «واهجرتی ملیاً» چنان فهمید که امید هدایتش هست زیرا دور شدن را از او طلب کرد و از این جهت هم برای او استغفار کرد و آلاً استغفارش در صورت علم به کفر مطلق آزر طبق نصّ آیه حرام بود چنانچه که خداوند متعال می‌فرماید: «ما کان لنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین من بعد ما تبین لهم اصحاب الجحیم» و علامه طباطبائی هم مفصلاً این مطلب را در میزان بیان کرده اند چنانکه خود مستشکل نیز در ترجمه‌ی همین آیه مطلب فوق ذکر را نیز آورده است، و ظاهراً علت اینگونه کج فهمی و تناقض، عدم بررسی مطالب و عجولانه حکم کردن است؛ و اما «آلاً قول ابراهیم لایه» استثنای روشن بر اسوه بودن ابراهیم است که به استثنای وعده‌ی استغفارش، وی اسوه است ولی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون استثناء اسوه است.

۱۶- در آیه «سئل سائل بعذاب واقع» که مکی است و تقاضای عذاب واقع از طرف بن فهری مرتد بود ، هرگز تناسبی با امیر المؤمنین ندارد و آیاتی که دلالت بر خلافت حضرتش دارد کم نیست تا به مثل این آیه تمسک شود و در برابر مخالفین موجب وهن خلافت گردد.

نگارنده این مختصر را به سختی به رشته تحریر درآورده ، زیرا مبتلا به سستی دست گردیده و از این خواننده مستشکل و سایر خوانندگان انتظار می رود که مطالب دیگران را درست بررسی کنند تا موجب رسوایی آنان و یا مانع نشر معارف قرآن نگردد و نیز مقتضی است میزگرد علنی تشکیل گردد و علمای برجسته علوم اسلامی در آن شرکت کنند تا معلوم شود نگارنده با ادله قاطع ، چگونه اعتراضات خود را بر علوم مختلف اسلامی وارد می کند، و تاکنون با تألیف حدود هشتاد جلد کتاب در حدود پنجاه سال این حقیقت را ثابت کرده است که حتی در فقه که متجاوز از پانزده کتاب به زبانهای فارسی و عربی از وی پخش شده ، به دلیل کتاب و سنت قطعی بر خلاف بسیاری از نظرات فقهای شیعه و سنی نظر داده است و هرگز جوابی هم دریافت نکرده است. در هر صورت این کتاب چه در ایران و چه در جاهای دیگر طبع و نشر می شود و اینگونه اشکالات مانع طبع آن و سایر تفاسیری که با نظر این اعلم المفسرین اختلاف دارد نخواهد بود.

راجع با اغلاط لفظی هم بعضی مفهوم است و بعضی هم خطای رایانه ای است و برخی هم مانند «یغولون» از باب شغلتنا است که تبدیل به شدرستنا شده، زیرا مراد ما از «یغولون» گفتاری نادرست است و نه از باب (قول). در خاتمه نسبت به اغلاط لفظی که استخراج کرده اند متشکریم، و چون مؤلف به تألیف خود مأنوس است لذا با حدود هفت مرتبه مراجعه این چند غلط باقیمانده است که تصحیح می شود و با مراجعه ی دقیق دیگر، به یاری خدا صحیح و درست خواهد بود.

و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

قم المشرّفه - جمعه ۷۴/۴/۱۶